

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 277-298
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.33075.1989

A Critique on the Book *Nation, State and Rule of Law*

Navid Kalahrudi*

Ahmad Bostani**

Abstract

Javad Tabatabai's intellectual project has been based on two main axes of the decline of political thought in Iran for the past three decades and in recent decades around the axis of Iranshahri thought. Tabatabai is one of the few writers who has used concepts to explain the history of political thought in Iran within a regular intellectual system, but the scope of his project has caused that not all the themes of Iranshahri political thought have been clearly outlined and studied. This article is an attempt to give a brief description of Tabatabai's latest work and its important issues such as the position of the First Constitutional Assembly, the concept of tradition, the need to distinguish between nationalism and the Iranian idea, and a reflection on his views, especially on the relationship between his views and issues, contemporary Iran and its criticisms of contemporary intellectuals. The authors argue that although the legacy of ancient Iran is important and significant, without the reconstruction of the classical ideas that are called Iranshahri thought due to Tabatabai's own efforts nowadays, these ideas will remain in a state of ambiguity.

Keywords: Javad Tabatabai, Iranshahri Thought, Ideology, Constitutionalism, Iranian Intellectuals.

* PhD Candidate in Political Thought, University of Tehran, Tehran, Iran, navidrad2011@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty Member, Department of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author), abostani@khu.ac.ir

Date received: 27/04/2021, Date of acceptance: 31/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی کتاب ملت، دولت و حکومت قانون

نوید کلهرودی*

احمد بستانی**

چکیده

ایده جواد طباطبایی از سه دهه پیش تاکنون بر دو محور اساسی زوال اندیشه سیاسی در ایران و در دهه‌های اخیر بر حول محور اندیشه ایران‌شهری قرار گرفته است. طباطبایی از محدود نویسندگانی است که در یک دستگاه منظم فکری مفاهیمی را برای توضیح تاریخ اندیشه سیاسی در ایران به کار گرفته است، اما وسعت طرح او باعث شده است تا تمام مضامین اندیشه سیاسی ایران‌شهری به‌وضوح طرح و بررسی نشده باشند. این مقاله تلاشی برای شرحی مجمل در مورد واپسین اثر طباطبایی و مباحث مهم آن است؛ از جمله جایگاه مجلس اول مشروطه، مفهوم سنت، و لزوم تمایز میان ناسیونالیسم و ایده ایران. هم‌چنین، تأملی در آرای مؤلف به‌خصوص در باب ارتباط دیدگاه‌های او با مسائل معاصر ایران و نقدهایش بر روشن‌فکران معاصر است. نویسندگان استدلال می‌کنند که اگرچه میراث به‌جای‌مانده از ایران باستان مهم و قابل توجه است، بدون بازسازی اندیشه‌های کلاسیکی که امروزه به‌واسطه تلاش خود طباطبایی اندیشه ایران‌شهری نامیده می‌شوند، این اندیشه‌ها هم‌چنان در هاله‌ای از ابهام خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: جواد طباطبایی، اندیشه ایران‌شهری، ایدئولوژی، مشروطه‌خواهی، روشن‌فکران ایرانی.

* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، navidrad2011@gmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، عضو هیئت‌علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول)، abostani@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹



۱. مقدمه و معرفی اجمالی

کتاب به بحث درباره ملت، دولت، و حکومت قانون اختصاص دارد و در عنوان فرعی آن نیز بر اهمیت نص و سنت تأکید شده است. این پنج مفهوم کلیدی را می‌توان در کل کتاب نیز پی گرفت و نویسنده به شیوه مألوف خویش از دریچه‌های متعدد نظری و تاریخی به این مفاهیم و نسبت آن‌ها با یکدیگر نظر می‌کند. با وجود این، شیوه پیش‌برد استدلال در کتاب با آثار دیگر طباطبایی قدری متفاوت است و در قالب تعدادی جستار نوشته شده است که به لحاظ موضوعی با یکدیگر مرتبط‌اند و باید به‌طور پیوسته نیز مطالعه شوند. مؤلف در مقدمه کتاب دلایل این اختصار نسبی را شرح داده و اشاره کرده است که این کتاب در واقع خلاصه‌ای است از یک طرح مفصل درخصوص اندیشه سیاسی در ایران معاصر که در تداوم آثار پیشین وی قرار می‌گیرد و منطق مباحث را تا آستانه انقلاب اسلامی در ایران دنبال می‌کند، اما همان‌گونه که خود نویسنده نیز اذعان دارد، ایراد اصلی کتاب اجمال بیش از حد آن است (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۱). بخشی از این اجمال در آثار پیشین طباطبایی جبران شده است و خواننده می‌تواند با مراجعه به آن‌ها تفصیل استدلال‌ها را پی‌بگیرد. با این حال، بخشی از استدلال‌ها کاملاً جدیدند و تنها به‌صورت پراکنده در آثار گفتاری و مصاحبه‌های طباطبایی به‌شکل پراکنده مطرح شده بودند و بنابراین طرح آن‌ها در این کتاب برای نخستین بار صورت گرفته است. در این موارد اجمال بیش از حد، چنان‌که توضیح داده خواهد شد، گاه موجب شده است که برخی مباحث و استدلال‌های مهم از طرح مسئله فراتر نروند و با دقت نظری کافی مورد واریسی قرار نگیرند.

تقریباً تمامی عناصر آثار پیشین طباطبایی در این اثر به‌صورت فشرده حضور دارند. آثار طباطبایی به دلیل این که هم‌گام با پیشرفت یک طرح فکری گسترده پیش رفته‌اند، از حیث استدلال و روش، با هم تفاوت‌هایی داشته‌اند یا دست‌کم چنین به نظر رسیده است. به همین دلیل است که نویسنده مدام با ارائه ویراست‌های جدید از آن‌ها کوشیده است تا جدیدترین تأملات خود را در مجموعه آثارش وارد کند و روایتی پیوسته‌تر از یک نظریه برای ایران عرضه کند. در کتاب *ملت، دولت و حکومت قانون* هم مباحث مربوط به نقد روشن‌فکری معاصر ایرانی (شریعتی، آل‌احمد، نراقی، فردید، و دیگران)، که مثلاً در کتاب *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی* بحث شده بود آمده است، هم بحث از اندیشه ایران‌شهری در کتاب *خواججه نظام‌الملک*، هم استدلال‌های کتاب *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، و هم مباحث اندیشه سیاسی دوره قاجار و مشروطه که پیش‌تر در سه‌گانه *تأملی در ایران* از آن‌ها ذکر شده بود. علاوه بر این، نویسنده کوشیده است تا بخشی از دغدغه سال‌های اخیر خود

را درباره ملت در ایران و ایده وحدت ملی ایرانیان (که تحت عنوان اندیشه ایران‌شهری مطرح شده است) صورت‌بندی کند.

اندیشه سیاسی در ایران همواره دغدغه جدی طباطبایی بوده است. یکی از ویژگی‌های مهم آثار او از همان ابتدا این بود که اندیشه سیاسی در ایران را، برخلاف سنت شرق‌شناسی و هم‌چنین برخلاف پژوهش‌گرانی چون حمید عنایت، در ذیل کلیتی به‌نام اندیشه سیاسی اسلامی مورد‌درک و مطالعه قرار نداده و معتقد است که پیچیدگی‌های اندیشه سیاسی ایرانی محتاج تبیین نظری و تاریخ‌نگاری فکری متفاوتی است. در این کتاب او همین شیوه را تداوم می‌بخشد و در تبیین مباحث ملت نیز بر این تفاوت‌ها تأکید می‌گذارد. او ادعا می‌کند که ایرانیان در مقام ملتی کهن دارای وحدت تاریخی خاصی هستند و مواد و مصالح درآمدن به سلك و نگرش نوآیین را داشتند و مشروطیت به این امر صورت و جان بخشید (همان: ۹). به بیان دیگر، وی با تکیه بر قرائت‌هایی از مفهوم ملت و نسبت آن با ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم توضیح می‌دهد که ملت در ایران مقدم بر ملی‌گرایی ایرانی بوده است. البته از دید طباطبایی ناسیونالیسم اصطلاحی است که در بستر غربی وضع شده است و الزاماً با شرایط تاریخی ما منطبق نیست. از دید وی بسیاری از کشورها، برای ایجاد ملت، نیازمند یک ایدئولوژی بودند تا بتوانند پراکندگی جمعیتی را، که در ذیل یک محدوده جغرافیایی اغلب به جبر تاریخ گرد آمده‌اند، در ذیل مفهوم ملت به وحدت تبدیل سازند، اما در ایران فرایند معکوسی طی شد، زیرا مواد و مصالح وحدت ملی و هویت ایرانی از قرن‌ها پیش موجود بوده است و دست‌کم از دوره ساسانیان مفهوم ایران، و رای تفاوت‌ها و تکررها، مفهومی شناخته‌شده بوده است. به همین دلیل ملت در ایران، پیش از آن‌که نظریه‌های مدرن ملت شکل بگیرد، حضور داشته است. بخش مهمی از کتاب طباطبایی توضیح این نکته و ظرافت‌های آن است.

از دید طباطبایی ورود ایرانیان به عرصه حکومت‌داری اسلامی باعث شد تا سه گروه از منابع، که شالوده‌های سیاسی و اخلاقی داشتند، برای امر مملکت‌داری مورد توجه قرار گیرند. این سه گروه عبارت بودند از «کتاب و سنت و نیز مباحثی که با رحلت پیامبر اسلام درباره جانشینی او در گرفته بود؛ دیگر، منابع ایرانی بازمانده از شاهنشاهی ساسانی، که برخی از آن‌ها به زبان عربی ترجمه شده بود،... و منابع یونانی» (طباطبایی ۱۳۸۸: ۴۵). بنابراین، سه نوع تأمل در اندیشه مورد توجه قرار گرفت که طباطبایی آن‌ها را شریعت‌نامه، سیاست‌نامه، و فلسفه سیاسی می‌خواند و در آثاری که سه‌گانه اول نامیده‌ایم (بستانی ۱۳۹۵: ۱۷۹-۱۹۴)، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و مفاهیم کلیدی و تحول تاریخی منابع آن بررسی شده‌اند.

در کتاب دولت ملت و حکومت قانون، طباطبایی توضیح می‌دهد که در آستانه دوران جدید و مواجهه با مشکلات و بحران‌های ناشی از آن‌جریانی در کنار سه جریان از پیش موجود به وجود آمد که می‌توان آن را «وجه چهارم نظام سنت» خواند. او توضیح می‌دهد که تمدن‌های کهن به تمامی بر مبنای نص یا نصوصی کلیدی بنا نهاده شده‌اند. نص‌ها در حقیقت و در عمل حکومت‌های خود را بسط می‌دهند. طباطبایی این نصوص را سنت یا فرهنگ می‌خواند. پیچیدگی ایران به زعم طباطبایی در این است که ایران مانند دیگر تمدن‌ها تک نص نبود، بلکه سنت پیچیده‌ای از سه جریان اندیشه سیاسی داشت.

از دید طباطبایی، سنت را نمی‌توان نادیده گرفت و باید تلاش کرد تا نسبت میان امروز ما و سنت دیروز تبیین شود و بدین معناست:

مفهوم سنت برای همه کشورهای که تاریخ و تاریخ اندیشه طولانی و پیچیده‌ای دارند مفهوم بنیادینی است و در بی‌اعتنایی به این مفهوم بنیادین نمی‌توان فهم درستی از تاریخ و تاریخ اندیشیدن آن کشورها پیدا کرد و منطبق تحول آن‌ها را توضیح داد (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۵۵).

سه جریان در تاریخ اندیشه سیاسی ایران با پیوند یک‌دیگر نظامی را شکل دادند که توانست «میان دو مبنای شرع و عرف، و شریعت و منطقه فراغ شرع تعادلی ایجاد کند» (طباطبایی ۱۳۹۲ الف: ۵۳). طباطبایی این سه جریان را در کنار هم و در مجموع سنت می‌خواند. سستی که زائیده احیای فرهنگ ایران شهری پس از دو قرن سکوت بود. به همین معنا بود که ایرانیان با مسلمان شدن کتاب اسلام را اصل و مبنای مناسبات خود قرار دادند، اما وجوه دیگری را نیز بدان افزودند که در عمل باعث شد منطقه فراغی از شرع ایجاد شود که برخی از عناصر آن از نصوص دیگری برگرفته شده بود و در هماهنگی با هم سنت را شکل می‌داد. برای نمونه، سیاست ایران شهری از دید طباطبایی، به‌ویژه در عصر زرین، کوشیده بود تا هماهنگی ظریفی میان نصوص دینی، سلطنت ایرانی، و عناصری از حکمت یونانی ایجاد کند. در این دوره، خرد و مصلحت عمومی ضابطه تفسیر شریعت بودند، اما در عمل با پایان این دوره این روند فروپاشید و این هماهنگی و توازن از میان رفت. در آستانه دوران جدید ایران، یعنی دهه‌های پیش از جنبش مشروطه، این نظام کهن کاملاً در مواجهه با بحران‌های ناشی از مواجهه با تجدد ناتوان بود. در چنین موقعیتی بود که به تعبیر طباطبایی، نص چهارم ضروری می‌نمود. نکته مهمی که طباطبایی پیش‌از این در آثارش و در ارتباط با سنت از آن سخن نگفته بود، طرح این پرسش است که چگونه می‌توان نص

مکتوبی نداشت، اما سنت و جریان جدیدی را ایجاد کرد؟ او توضیح می‌دهد که سه جریان اندیشه سیاسی در ایران به تدریج تعادل خود را از دست دادند و به سنت متصلبی تبدیل شدند که نه توان اصلاح از درون آن‌ها ممکن بود و نه کسی از بیرون می‌توانست بر این سنت نقدی وارد کند. بنابراین، آشنایی ایرانیان با مفاهیم تجدد و به‌خصوص ضربات وارد شده از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس ایرانیان را به ناتوانی خود آگاه کرد، اگرچه نتوانست مبنایی نظری برای خود دست‌وپا کند. به عبارت دیگر، ایرانیان می‌دانستند و می‌دیدند که شکست می‌خورند، اما علت آن را در نمی‌یافتند.

طباطبایی معتقد است نص چهارم نوعی نظر در عمل بود که در تشکیل مجلس مشروطه خودش را نمایان ساخت. این وجه چهارم از سنت مبتنی بر نص نظام اندیشیدن جدید نبود و سازندگان آن کسانی بودند که پیش‌تر به منورالفکران معروف‌اند. طباطبایی معتقد است که برخی از این روشن‌فکران با پیروزی انقلاب مشروطه و پس‌از آن استادان دانشگاه شدند و دیگران نیز به خدمت دولت درآمدند و جریانی که از عصر ناصری تا پهلوی اول شکل گرفته بود، به تدریج محو شد و جای آن را فعالان سیاسی و اهل ایدئولوژی گرفتند. این نبود نص مکتوب برای ایران پی‌آمدهایی داشت. می‌توان گفت نبود نص مکتوب باعث شد تا نوعی هبوط در میان روشن‌فکران عصر جدید شکل بگیرد و آن‌ها خصلت اجتهادی گذشته را نداشته باشند.

نکته مهم دیگر در این پانزده جستار توجه به مفهوم ایدئولوژی و چگونگی پشت‌کردن روشن‌فکران به نظام سنت و جای‌گزینی ایدئولوژی با آن است. بی‌اعتنایی به سنت در نزد روشن‌فکران نسل اول در عمل به این منجر شد که برخلاف اروپا در ایران نوزایش صورت نپذیرد. مبنای نظری برای توضیح خودکامگی، استبداد، و مخالفت با آن وجود نداشت و نوعی از سیاسی‌کاری جای مباحث عمیق و مبتنی بر متن را گرفت. آگاهی اجمالی روشن‌فکران از انحطاط ایران باعث نوعی حس باستان‌گرایی در میان ایرانیان شد. نوعی از اندیشه‌های ملی‌گرایانه به‌خصوص با آثار نویسندگانی هم‌چون آخوندزاده در همین دوران شکل گرفتند و در دوره پهلوی اول به نظریه‌ای برای ناسیونالیسم ایرانی میدان دادند. این گروه از روشن‌فکران نسل اول «عامل اساسی انحطاط ایران را چیرگی عرب برهنه و گرسنه و پادشاه دسپوت» می‌دانست (طباطبایی ۱۳۹۲ ب: ۱۰۴). ادامه راه آخوندزاده و ورود مفاهیم نوآیین هم‌چون آزادی، ملت، و وطن باعث شد که نوعی از حس ایران‌دوستی شکل بگیرد که خود را در متمایز بودن و مرزگذاری با دیگر کشورها جلوه‌گر می‌ساخت. مثلاً «واژه وطن که به تدریج صبغه عرفانی آن بر معنای ظاهری آن چربیده بود، از طریق

سیاحت‌نامه‌ها در معنای ملی‌گرایانه جدید آن رایج شد» (همان: ۲۷۴). تأثیر این تغییرات در معنای واژگان خودش را در انقلاب مشروطه نشان داد، چنان‌که «مفهوم وطن در جریان جنبش مشروطه‌خواهی یکی از مفاهیم اساسی اندیشه آزادی‌خواهی و تمامیت ارضی و منافع ملی ایران بود» (همان: ۲۷۵). این سویه‌های ملی‌گرایانه بیش از هر چیز خودش را در نوعی از تاریخ‌نویسی جلوه‌گر ساخت. این تاریخ‌نویسی «کوششی برای تدوین تاریخ ملی است، اگرچه هنوز دستگاه مفاهیم تاریخ ملی از آن غایب است» (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۴). به عبارت دیگر، روشن‌فکرانی که از شکست‌های سیاسی و ضعف‌های ممتد ایران در مقایسه با دیگر کشور به سبب سفرنامه‌ها و دیدار از کشورهای دیگر باخبر شده بودند، به‌نوعی از ملی‌گرایی پناه بردند. این گرایش ایرانیان به ملی‌گرایی «باتوجه به پیشینه تاریخی و میراث فرهنگی ایران بزرگ فرهنگی، که خاطره ازلی آن در ذهن بیش‌تر ایرانیان زنده بود، به‌ویژه برای روشن‌فکری ایرانی، امری طبیعی به‌شمار می‌آمد» (همان: ۲۲). به تدریج روشن‌فکران ایرانی نسل اول ردای سیاست‌ورزی بر تن کردند و تعدادی از آن‌ها نیز در هنگام انقلاب مشروطه پیر و ناتوان بودند. به همین جهت و به دلایل فقدان شالوده‌نظری، که پیش‌تر به آن پرداختیم، بود که روشن‌فکرانی جدید پدیدار شدند که در حد مباحث نازل سیاست روز بودند. این روشن‌فکران نسل جدید، که طباطبایی آن‌ها را اهل ایدئولوژی می‌نامد، درکی از منطق و مناسبات سیاست در جهان حقیقی نداشتند و تلقی درستی از دولت به‌مثابه‌ی قانون تجلی سیاست‌ورزی و تأمین مصلحت عمومی نیز در میانشان وجود نداشت. وام‌گرفتن این مجموعه از روشن‌فکران از ناسیونالیسم به‌عنوان مفهومی غربی به‌علت این بود که برخی سویه‌های تاریخ ایران قابل‌هماهنگی و استفاده در قالب ایدئولوژی‌های جدید بودند، اما موج دوم این فرایند ناسیونالیسم در عصر رضاشاهی بود که ناسیونالیسم در قامت ایدئولوژی مدرن به‌تمام معنا ظاهر شد. اوج‌گیری ناسیونالیسم در عصر پهلوی به‌واسطه افزایش پژوهش‌های ایران‌شناسان بود. هم‌چنین، در واکنش به این روند نوعی از اسلام‌گرایی ایدئولوژیک شکل گرفت که رقیب اصلی خود را ناسیونالیسم، سلطنت، و مشروطیت می‌دانست و همه آن‌ها را به‌مثابه یک کلیت تلقی می‌کرد.

۲. تحلیل محتوای کتاب

از لحاظ مفهومی، استدلال‌های نویسنده عموماً در دو مقوله قابل‌دسته‌بندی است: نخست، نقادی روشن‌فکران معاصر ایرانی و دوم، بحث از جنبش مشروطه. به بیان دیگر، مجموعه استدلال‌های نویسنده در کتاب عموماً حول این دو بحث عمده صورت‌بندی

شده‌اند و مباحث دیگر، که بسیاری از آن‌ها اهمیتی حیاتی دارند، به‌بهانه این دو بحث و در ذیل آن‌ها بسط داده می‌شوند. بحث طباطبایی از فهم روشن‌فکران معاصر آغاز می‌شود و نگاهی که آن‌ها به‌ویژه در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به مقوله ملیت و هویت ایرانی داشته‌اند. نقادی طباطبایی از روشن‌فکرانی چون آل‌احمد، فردید، شایگان، و داوری او را به مبحث کلیدی دوم کتاب، یعنی فهم مشروطه‌خواهی، رهنمون می‌شود. به‌تعبیر مهرزاد بروجردی، عمده این روشن‌فکران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ «بومی‌گرا» بوده‌اند و بر روایت‌هایی راست‌گرا یا چپ‌گرا از «اصالت» مبتنی‌اند (بروجردی ۱۳۹۲). نقادی نویسنده از این روشن‌فکران را می‌توان در چند نکته مهم خلاصه کرد که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱.۲ نگرش غیرتاریخی

افکار این روشن‌فکران فاقد نگرش تاریخی است؛ یعنی به ظرافت‌ها و جزئیات تاریخ مشروطه بی‌اعتنایند. برای نمونه، طباطبایی توضیح می‌دهد که برخلاف نگرش آل‌احمد و داوری، ستیز با استعمار و استکبار از اهداف جنبش مشروطه نبوده است و با نگاهی اجمالی به رسایل مهم آن دوره و مذاکرات مجلس اول می‌توان به این نکته پی‌برد. مفهوم «اصالت نظریه» (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۹۷) به همین وجه ناظر است که از دید طباطبایی به‌ویژه در مورد احمد فردید و رضا داوری صدق می‌کند؛ یعنی فهم مباحث تاریخی و مفاهیم کلیدی در چهارچوب نظریه‌هایی پیشینی که مستلزم نادیده‌گرفتن بخش‌هایی مهم و برجسته‌کردن بخش‌هایی دیگر از مصالح تاریخی و نظری خواهد بود. مثلاً طباطبایی در نقد نگرش آل‌احمد و داوری، که شیخ فضل‌الله نوری را «ضد استعمار» می‌دانستند، توضیح می‌دهد که ضدیت با استعمار مستلزم دریافتی ملی از وضع ایران است و چون چنین درکی در شیخ وجود نداشت، طبیعتاً نمی‌توان او را ضد استعمار خواند (همان: ۲۵۸).

۲.۲ نگرش ایدئولوژیک

طباطبایی به مفهومی بازمی‌گردد که پیش‌تر در کتاب *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی* به آن اشاره کرده بود. پدیده ایدئولوژیک‌شدن سنت هنگامی رخ می‌دهد که سنت کارکرد و مرجعیت خود را از دست می‌دهد. در این شرایط به‌تعبیر آرنست، سنت یا دیانت ایدئولوژیک می‌شود (Arendt 1961: 26). این نگرش ایدئولوژیک یک‌پارچه، غیرانتقادی، و غیرتاریخی است و فاقد پویایی نظری و قدرت توضیح پدیده‌های سیاسی و اجتماعی است. یکی از

مهم‌ترین نمونه‌های این تصور ایدئولوژیک از دید نویسنده در نوشته‌های داوری و آل‌احمد به تقابل میان دیانت و ملیت مربوط می‌شود (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۴۵). از دید طباطبایی این تقابل حاصل نگرش ایدئولوژیک است، زیرا در ایران معاصر ملیت به پروژه‌ای دولتی درآمده است. بنابراین، برای ایجاد تقابل با حکومت ناگزیر باید به دامن دیانت آویخت و علیه ملیت موضع گرفت. بنابراین، در فهم این روشن‌فکران ملیت و دیانت را نمی‌توان با هم جمع کرد. طباطبایی توضیح می‌دهد که این نگرش با مواد و مصالح تاریخ ایران ناسازگار است. در اندیشه ایرانی همواره دیانت به‌مثابه بخشی مهم از «فرهنگ ایران‌شهری» فهمیده شده است، اما در نگرش این روشن‌فکران دین از فرهنگ جدا شده و به ابزاری برای ستیز برسر قدرت تبدیل شده است (همان: ۲۸۲). بحث طباطبایی در این‌جا یادآور تحلیل اولیویه روآ از «دین بدون فرهنگ» است که در کتاب *جهل مقدس* به تفصیل بدان پرداخته است (روآ ۱۳۹۷).

۳.۲ تجددستیزی

از دید طباطبایی، نویسندگانی چون فردید، داوری، و آل‌احمد تاریخ ایران معاصر و به‌ویژه مشروطه را در قالب ستیز با تجدد و مظاهر آن درک می‌کنند. باوجوداین، چون از مباحث پیچیده فلسفه سیاسی مدرن مانند ملت، دولت، حاکمیت، مشروطه‌خواهی، و آزادی درکی دقیق ندارند، تجددستیزی آن‌ها نیز از نوع «غرب‌زدگی مضاعف» است (تعبیری که ظاهراً فردید در مورد آل‌احمد به‌کار برده بود). نمونه‌ای از این تجددستیزی در فهم جنبش مشروطه و فهم نزاع مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان به‌عنوان مجادله‌ای میان غرب‌زدگان و مخالفان مدرنیته است. تمجید آل‌احمد از شیخ فضل‌الله نوری و فهم فردید از مشروطه به‌عنوان «دفع فاسد به افسد» (جای‌گزین کردن غرب‌زدگی به‌جای استبداد) در این چهارچوب قرار می‌گیرد. طباطبایی توضیح می‌دهد که چنین دیدگاهی از پایه نادرست است. از دید وی، نمایندگان مجلس اول مشروطه هم به سنت آگاهی کافی داشتند و هم مفاهیم مدرنی چون ملت، انقلاب، و مشروطه را در معنایی کمابیش درست به‌کار می‌بردند (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۸۶)، زیرا آن‌ها از شائبه ایدئولوژی به‌دور بودند و تلاش‌هایی مهم در جهت گذار از سنت به یک نظام حقوقی مدرن انجام دادند. تلاش‌هایی که متأسفانه پی‌گیری نشد و در فقدان چنین اجتهادهایی بود که فهم ایدئولوژیک از سنت و مدرنیته در دهه‌های بعد غالب شد.

۴.۲ خلط ملت و ناسیونالیسم

یکی از مهم‌ترین نکات مطرح‌شده در کتاب تمایزی است که از دید طباطبایی میان ملیت، به‌مثابه یک واقعیت تاریخی، و ناسیونالیسم، به‌مثابه یک ایدئولوژی، وجود دارد. طباطبایی معتقد است در نوشته‌های داوری و فرید این خلط وجود دارد و به همین دلیل، آن‌ها چون ناسیونالیسم را در برابر دیانت درک می‌کردند، به ستیز با ملیت ایرانی نیز برخاسته‌اند. از دید طباطبایی، ملت واقعی تاریخی است که در کشورهای مختلف به اشکال متفاوتی تکوین یافته است و هیچ قاعده کلی‌ای را نمی‌توان برای آن وضع کرد. مفهومی تاریخی است که در هر موردی باید با توجه به ویژگی‌های تاریخی و فکری مورد مطالعه و واریسی قرار گیرد (طباطبایی ۱۳۹۸: ۱۲۳). اما ناسیونالیسم یک ایدئولوژی سیاسی متأخر است و برای تبیین آن واقعیت و توضیح ابعاد آن، گاه برای «تدوین» آن یعنی گردآوردن شهروندان در ذیل یک کلیت عمل می‌کند. طباطبایی مدعی است که ایران از قرن‌ها پیش ملت بوده است، حتی پیش از شکل‌گیری ملت و ملی‌گرایی در مفهوم مدرن آن. از همین روی، بهره‌گیری از نظریه‌های غربی ملت برای توضیح واقعیت پیچیده ایران کارآمد نخواهد بود.

۵.۲ بی‌توجهی به استقلال امر سیاسی

طباطبایی معتقد است یکی از مهم‌ترین اشکالات روشن‌فکران معاصر توجه‌نکردن به مباحث فلسفه و اندیشه سیاسی است. او، بر مبنای اصطلاحی از توکویل در تحلیل انقلاب فرانسه، آل‌احمد را در زمره «اهل ادب» می‌داند که ویژگی بارزشان بی‌توجهی به منطق واقعیت‌های سیاسی و پردازش مفاهیم ادبی بر مبنای خیال‌اندیشی است (طباطبایی ۱۳۹۸: ۲۷). در نوشته‌های این روشن‌فکران، مفاهیم و مباحث دقیق سیاسی به حوزه‌هایی دیگر تقلیل داده می‌شوند. به‌عنوان دو نمونه بارز از این تقلیل‌ها، طباطبایی از فروکاستن امر سیاسی به اخلاق عرفانی و منطق دیانت یاد کرده است. نمونه‌ای جالب در نوشته‌های برخی روشن‌فکران تأکید بر مفهوم امت و ایجاد تقابل میان امت (به‌مثابه امری دینی) و ملت است. طباطبایی با تفکیک میان دو مفهوم منافع و مصالح توضیح می‌دهد که امت، به‌مثابه مفهومی معنوی، دارای «مصالحی» است که ناظر بر وجود آن است، اما «منافعی» ندارد تا بتوان نظریه‌ای برای سیاست‌گذاری آن تدوین کرد. به‌بیان‌دیگر، تأکید بر مفهوم امت در عمل معنایی جز بی‌توجهی به منافع مشترک شهروندان نخواهد داشت، زیرا امت ناظر بر منفعت مادی نیست و برای تأمین منافع مادی و محسوس باید نظریه‌ای برای ملت و ملیت داشت (همان: ۱۲۵).

۶.۲ التقاط فکری

سنت روشن‌فکری معاصر از دید طباطبایی التقاطی است. به این معنا که مبانی فکری و نظری متفاوتی را گردهم می‌آورد، بی‌آن‌که سودای هماهنگ‌کردن آن‌ها را داشته باشد (طباطبایی ۱۳۹۸: ۲۵۰). طباطبایی در مورد فرید و داوری به التقاطی از عناصری چون شریعت‌گرایی، فلسفه‌هایدگر، مارکسیسم، و رمانتیسم آلمانی ارنست یونگر اشاره می‌کند که در آن از یک سو از محافظه‌کاری شریعت‌گرای شیخ فضل‌الله و از سوی دیگر از نوعی اندیشه انقلاب و رادیکال دفاع شده است.

در نگرش طباطبایی، مشروطه یک «جنبش» عدالت‌خواهانه است و فهم آن به مثابه «انقلاب» سیاسی علیه استکبار و استعمار دستاوردی متأخر و ایدئولوژیک محسوب می‌شود که به هیچ‌وجه با واقعیت‌های تاریخی دوره مشروطه منطبق نیست (همان: ۱۹۰). از نظر طباطبایی ضعف در تاریخ‌نگاری و نظریه‌پردازی درباره مشروطه بسیار جدی است و به همین دلیل، روشن‌فکران ما درک دقیقی از این جنبش مهم ندارند. طباطبایی توضیح می‌دهد که مهم‌ترین وجه این غفلت را باید در فقدان درک حقوقی از مشروطه جست‌وجو کرد. بحثی که درباره خلط میان امر سیاسی و اخلاق بدان اشاره شد، درباره خلط میان دو قلمرو متمایز حقوق و اخلاق نیز مورد اشاره قرار گرفته است (همان: ۲۶۱). از دید طباطبایی مشروطه پیش از هر چیز تلاشی برای تدوین یک نظام حقوقی مدرن بر مبنای ملاحظات مبتنی بر منافع و مصالح مشترک «ملت» ایرانی بود. از دید او رهبران و نظریه‌پردازان مشروطه خواهی به این مفاهیم حقوقی آگاهی اجمالی داشتند و نگرش مخالفان مشروطه کاملاً در بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به این مفاهیم حقوقی و کاربرد آن‌ها شکل گرفته بود. مثلاً مفهوم حکومت قانون، مفهوم نمایندگی یا وکالت، و مفهوم برابری در برابر قانون در اندیشه مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس اول معنایی روشن و کمابیش منطبق با الزامات جدید داشت، در حالی که مخالفان مشروطه و روشن‌فکران دهه‌های بعد این بُعد حقوقی و سیاسی مدرن را به نحوی کاملاً نادرست فهمیده‌اند. این مخالفت با اندیشه حقوقی از دید طباطبایی، به ویژه نزد فرید و داوری، با نگرشی هایدگری و اشمیتی از سیاست منطبق است؛ مفهومی که ریچارد وولین آن را تحت عنوان «سیاست وجودی» مورد نقادی قرار داده است (Wolin 2016). هایدگر و اشمیت، چنان‌که طباطبایی توضیح می‌دهد، ایده حاکمیت قانون را به شدت رد می‌کنند. طباطبایی، همانند وولین، معتقد است که فلسفه هایدگر ماهیتی توتالیتیر دارد. نکته مهمی که طباطبایی بدان اشاره دارد این است که در فقدان قانون تنها اراده فردی می‌تواند جانشین آن شود (طباطبایی ۱۳۹۸: ۲۳۳) و تجربه مخالفت هایدگر و اشمیت با

ایده حکومت قانون، که با دفاع آن‌ها از نازیسم مقارن بود، مؤید چنین تحلیلی است. در واقع، طباطبایی قصد توضیح این نکته را دارد که در فقدان حکومت ملی که در قالب نظامی قانونی متجلی شده باشد، جای‌گزین حکومت شرعی نخواهد بود، بلکه ناگزیر اراده و حاکمیت یک نفر جای‌گزین قانون خواهد شد.

۳. نقد و ارزیابی اثر

۱.۳ نقد شکلی

عنوان روی جلد اشاره‌ای به سه مفهوم کانونی در اندیشه‌های طباطبایی است؛ یعنی ملت، دولت، و حکومت قانون. کتاب یک عنوان فرعی نیز دارد که موضوع اصلی مجموعه این جستارهاست؛ یعنی جستار در بیان نص و سنت. کتاب هم‌چون دیگر آثار طباطبایی دارای دقت فراوان در متن، رعایت علائم نگارشی، و دستوری زبان فارسی است.^۱ نویسنده برخلاف دیگر آثار خود در انتهای کتاب از ذکر کتاب‌نامه خودداری کرده است و تنها در پانویشت‌ها به مطالب موردنظر ارجاع داده است. کتاب نمایه ندارد و همین امر مراجعه دوباره به کتاب را، که مملو از اسامی خاص است، با مشکل مواجه می‌سازد.

۲.۳ نقد محتوایی

کتاب *ملت، دولت و حکومت قانون* با هدف توضیح و تبیین مباحثی نوشته شده که در سال‌های اخیر و به مناسبت‌های مختلف مطرح شده و تحت عنوان ضرورت «اندیشه ایران شهری» به‌کرات بیان شده است. با وجود این، مفاهیم اندیشه یا نظریه ایران شهری به‌منزله کلیدواژه مباحث متأخر طباطبایی در کتاب مورد بحث و بررسی تفصیلی قرار نگرفته است. البته اشاراتی پراکنده در سراسر متن به وجوهی از آن دیده می‌شود، اما تبیین «معاصر» از آن به‌دست داده نشده است. طباطبایی در کتاب *خواجیه نظام‌الملک* به تفصیل درباره تداوم اندیشه سیاسی ایران شهری و سنت اندرزنانه نویسی بحث کرده است، اما مباحث کتاب یادشده به اندیشه سیاسی کلاسیک ناظر است و عموماً اندیشه سیاسی و سنت اندرزنانه را در بر می‌گیرد. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد که برای بازپرداخت این اندیشه در دوران معاصر، به‌مثابه نظریه‌ای برای تبیین و توضیح پیچیدگی‌های ایران معاصر و هم‌چنین به‌مثابه پاسخی برای بحران‌های کنونی ما، ارائه دریافتی منطبق با الزامات جدید از اندیشه ایران شهری ضروری است و چنین نظریه‌ای در کتاب تدوین نشده است. طباطبایی در کتاب *ترجیح*

داده است که به تجربه مشروطه برگردد و تجربه مشروطه‌خواهان از بیان امر ملی و مصالح آن را برجسته کند و بر اهمیت آن تأکید ورزد. با وجود این، سه نقد مهم را می‌توان مطرح کرد. نخست این‌که نسبت تجربه مشروطه با اندیشه ایران‌شهری در این کتاب تبیین نشده است. به عبارت دیگر، از این بحث نشده است که تصور مشروطه‌خواهان از سنت چه نسبتی با ایده ایران‌شهری داشته است. مشروطه‌خواهان چون کمابیش در چهارچوب سنت می‌اندیشیدند و به تعبیر طباطبایی، هنوز با سنت ایدئولوژیک‌شده مواجه نبودند، درکی غریزی و گاه ناآگاهانه از نسبت جدید و قدیم داشتند. اما برای درک و نظریه‌پردازی درباره این تجربه مهم باید این نسبت در درون نظریه‌ای منسجم توضیح داده شود. طباطبایی بخشی از این کار را در تأملی درباره ایران به‌خوبی انجام داده است، اما به نظر می‌رسد بخش مهم دیگری از ایضاح این نسبت، یعنی نسبت ایده ایران‌شهری و ایده مشروطه‌خواهی، هم‌چنان به تبیین نظری جدی نیاز دارد. پرسش مهم این است که آیا مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس اول که قانون اساسی مشروطه را نوشتند در چهارچوبی ایران‌شهری می‌اندیشیده‌اند؟ اگر چنین است، باید شواهد و قرائنی کافی برای نشان‌دادن این ایده مهم فراهم آورده شود. نویسنده به این بحث در کتاب کمابیش بی‌توجه بوده است.

ملاحظه انتقادی دوم، که پرداختن به آن اهمیت جدی دارد، این است که چگونه می‌توان اندیشه ایران‌شهری را به‌مثابه نظریه‌ای برای ملت ایرانی در دنیای جدید بازسازی کرد. تردیدی نیست که اندیشه ایران‌شهری در تاریخ تحول خود مبنایی برای هویت ایرانی بوده است، اما شرایط دنیای جدید مستلزم توجه به الگوهای است که با شرایط دنیای جدید منطبق باشند. روشن است که حتی اگر مصالح این هویت و وحدت ملی در تاریخ ایران موجود باشد، که هست، بازپرداخت و قرائت آن‌ها بر مبنای الزامات دنیای جدید ضروری است، زیرا روشن است عاملی که در جهان پیشامدرن می‌توانست مبنای هویت و پیوستگی باشد، لزوماً همین کارکرد را در دنیای جدید نخواهد توانست ایفا کند، مگر این‌که مورد تأمل جدی و اجتهادی قرار گیرد و جوهری از آن بازنگری انتقادی شود. طرح طباطبایی در سال‌های اخیر، که بر همین کار اجتهادی مبتنی بوده است، در کتاب بازتاب کم‌رنگی دارد. در این باره، پرسش‌هایی جدی باید مورد توجه قرار گیرند، از جمله درباره نسبت اندیشه ایران‌شهری و نظام سلطنت. در کتاب *خواجہ نظام‌الملک طباطبایی بر پیوستگی ایده سلطنت آرمانی در اندیشه سیاسی ایران‌شهری* تأکید کرده است (طباطبایی ۱۳۹۷: ۱۶۰)، اما آیا می‌توان فهمی معاصر از اندیشه ایران‌شهری به‌دست داد که لزوماً بر ایده سلطنت مبتنی نباشد؟ آیا می‌توان اندیشه ایران‌شهری را از محتوای کیهانی و

مبانی سلسله‌مراتبی و مفروضات جهان‌شناختی کهن آن جدا کرد؟ برای نمونه، روایتی که هانری کوربن از اندیشه ایرانی به دست می‌دهد و از منابع مورد استفاده طباطبایی نیز بوده است، «تداوم ایران» به مثابه مفهومی متافیزیکی و در چهارچوب عالم خیال (به مثابه حیثیت وجودی مستقل) مورد فهم قرار گرفته است، نه بر مبنای نوعی «حیث خیالی» که به مثابه مقوله‌ای بیناذهنی مورد توجه تاریخ‌نویسان اروپایی قرار گرفته است و طباطبایی نیز در کتاب به این سنت تاریخ‌نگاری در فرانسه اشاره کرده است (طباطبایی ۱۳۹۸: ۳۰).^۲ نکته مهم این است که اندیشه ایران‌شهری در سنت کلاسیک ایرانی نظامی کمابیش سلسله‌مراتبی و کیهانی است و بازپرداختی مدرن از آن برای حل معضلاتی چون یک‌پارچگی ملی و اجتماعی در دنیای جدید ضروری است. مفهوم مدرن ملت و قانون‌گذاری ناظر بر آن بر ایده‌هایی چون برابری طبیعی انسان‌ها، حقوق طبیعی، و حقوق بشر مبتنی است. مشکل است بتوان از دل جهان‌بینی سعدی و فردوسی چنین عناصری را استخراج کرد و حتی در صورت امکان باید چگونگی آن را به دقت توضیح داد. طباطبایی در آثار پیشین خود به کرات توضیح داده است که تجدد ما باید از دل فهم و تفسیری از سنت استوار برآید، همان‌گونه که مدرنیته غربی نیز بر سنت قدیم اندیشه غربی بنا شده است، اما روشن است که چنین کاری مستلزم تدوین یک منظومه تفسیری پیچیده است که عناصری از سنت را پالایش کرده و عناصری دیگر را در قالب نظامی نوآیین تفسیر کند. نویسنده از این مهم کمابیش بی‌توجه بوده است و از آن‌جاکه کوشیده است به تجربه مشروطه بازگردد و آن را مبنای فهم دولت و ملت ایرانی قرار دهد، تا حد زیادی از الگوی ایران‌شهری و ضرورت اجتهاد دوباره در مبانی آن مغفول مانده است.

نکته انتقادی سوم به بی‌توجهی کتاب به برخی دوره‌های مهم تاریخ معاصر مربوط می‌شود. طباطبایی تجربه مشروطه‌خواهان را به مثابه الگویی مناسب یا دست‌کم غیرایدئولوژیک مطرح می‌کند، اما در نقادی خود از روشن‌فکران معاصر (آل‌احمد، فردید، داوری، و شایگان) بیش‌تر به نقادی اندیشه‌هایی می‌پردازد که در فاصله سال‌های پس از مرداد ۱۳۳۲ تا دهه ۱۳۶۰ مطرح شده‌اند. اولین پرسش این است که در فاصله میان مشروطه تا دهه ۱۳۴۰ از حیث زمینه سیاسی یا تحولات فکری چه اتفاقاتی رخ داده است که حاصل آن ایدئولوژیک‌شدن سنت بوده است؟ کتاب اساساً این پرسش کلیدی را مطرح نمی‌کند و تنها به نقادی این باورهای ایدئولوژیک می‌پردازد، علاوه‌براین که این دوره تاریخی در هیچ‌یک از دیگر آثار طباطبایی نیز مورد بحث و موشکافی قرار نگرفته است.

در آثار متعدد طباطبایی رگه‌هایی از درکی نوآیین از ملت ایرانی مبتنی بر عناصر سنت دیده می‌شود، اما به نظر می‌رسد که تدوین آن در قالب منظومه‌ای منسجم ضروری باشد. به‌عنوان نمونه‌ای از مباحث مهمی که به پردازش نظری جدی نیاز دارد بحث دیالکتیک وحدت و کثرت است که طباطبایی به آن اشاره کرده است (همان: ۱۲۷)، پانوش (۱۳۷۰). اصطلاح دیالکتیک وحدت و کثرت، که طینی هگلی دارد، در نگرش طباطبایی به‌عنوان الگویی فلسفی برای فهم نسبت تکثر اقوام و زبان‌های ایرانی با وحدت ملی و فرهنگی مطرح شده است. طباطبایی معتقد است که «کاربرد توأم با اجتهاد» بحث هگل می‌تواند «پرتوی بر وضع پیچیده ایران به‌عنوان مشکل» بیفکند (همان: ۱۲۸). او در جایی دیگر از این بحث، با تکیه بر اصطلاحات سنت ادبی ایران، به «دیالکتیک پریشانی و جمعیت» تعبیر کرده و آن را یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های فرهنگ ایرانی دانسته است (همان: ۱۴۲). باین‌حال، توضیح داده نشده است که چگونه می‌توان میان این مفهوم سنت ایرانی و مفهوم فلسفی دیالکتیک وحدت و کثرت در ایدئالیسم آلمانی، که تمام سیاست مدرن برپایه آن استوار است، ارتباط برقرار کرد. به نظر می‌رسد که چنین بحثی، به‌عنوان یکی از جدی‌ترین و مهم‌ترین وجوه درک طباطبایی از نظریه ایران‌شهری ملت، به تبیین نظری گسترده‌تری نیاز دارد.

در کتاب *ملت، دولت و حکومت قانون* وجه سلبی برجسته‌تر است. به این معنا که استدلال‌های نویسنده در تقابل با مدعیات روشن‌فکران معاصر صورت‌بندی شده است. تأکید بر این وجه سلبی، هرچند به‌خوبی بستر منازعه نویسنده با جریان‌های فکری معاصر را باز می‌نماید و موجب شده است که بحث در خلأ شکل نگیرد، ابهاماتی نیز به‌دنبال دارد. به نظر می‌رسد استدلال‌های نویسنده، بیش از آن‌که منطق طرح فکری خود را دنبال کند، براساس تصحیح و نقادی درک روشن‌فکران از مفاهیم سیاسی و حقوقی جهت می‌گیرد. برای نمونه بخش مهمی از کتاب به پاسخ به استدلال‌های رضا داوری اختصاص یافته است. مبنای نقادی طباطبایی کتاب *ناسیونالیسم و انقلاب* است که در ۱۳۶۵ منتشر شده است و در فضای فکری ایران نیز تأثیری محدود برجای گذاشته است. می‌توان گفت نقادی طباطبایی بخشی از جریان‌های فکری و سیاسی را هدف قرار می‌دهد که در دهه‌های ۱۳۴۰، ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ مطرح شده‌اند و بحث آن‌ها از ملیت و دیانت درون‌مایه‌های عموماً مشترکی دارد، اما در دهه‌های اخیر بحث از ملیت و بحران‌های ایران وارد مرحله‌ای جدید شده است و پیچیدگی‌های بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است. برای دفاع از ایده ملت باید از یک سو این پیچیدگی‌ها و خطرهای جدید را به‌جد موردبررسی قرار داد و ریشه‌های نظری آن را واکاوید. حتی امت‌گرایی، به‌مثابه یکی از اشکال تفکر ضد ملی، امروزه شکل جدیدی

به خود گرفته است. نباید از یاد برد که مهم‌ترین اندیشمندی که به این وضع جدید هشدار داده است، خود طباطبایی است و این دغدغه در مصاحبه‌ها و سخنان ده سال اخیر او به روشنی دیده می‌شود. او بی‌شک مهم‌ترین مدافع ایران در دهه‌ی اخیر بوده است. با وجود این، در این کتاب این دغدغه‌ی صورت‌بندی عقاید و ایدئولوژی‌های ضد ملی متأخر، اعم از چندفرهنگ‌گرایی لیبرال، سیاست هویت، ایدئولوژی‌های قومی، چپ‌گرایی، امت‌گرایی جدید، و اخلاق‌گرایی جهان‌شمول نقادی و ارزیابی نشده است.

نکته‌ی مهم دیگر به تعبیر طباطبایی به مفهوم ایدئولوژی مربوط می‌شود. او در تمایز میان ملت و ناسیونالیسم اولی را واقعیتی تاریخی و دومی را ایدئولوژی تلقی می‌کند. از فحوای استدلال نویسنده چنین برمی‌آید که ایران به دلیل این‌که واقعیت ملت را از قرون گذشته داشته است به ایدئولوژی ملت برای بر ساختن آن نیازی ندارد. طباطبایی هم‌چنین تمایزی مهم میان اندیشه‌ی استراتژیک و نگرش ایدئولوژیک برقرار می‌سازد: مبنای استراتژی نظریه‌پردازی در باب امر ملی و منافع ملی است و مبنای ایدئولوژی ارائه‌ی روایتی تصویری یا fiction است (همان: ۲۹۲). او کار خود را از مقوله‌ی نظریه‌پردازی استراتژیک تلقی می‌کند و نظریه‌های مدعی ناسیونالیسم را از جنس ایدئولوژی می‌داند. طباطبایی در تمامی آثار خود ایدئولوژی را ناظر بر مناسبات قدرت و با هدف پیکار سیاسی در نظر می‌گیرد و درکی کمابیش منفی و تحقیرآمیز از آن دارد. تردیدی نیست که تلاش وی برای تدوین نظریه‌ای برای ملت بر مبنای سنت ایرانی قطعاً تلاشی از جنس نظریه‌پردازی است و از این حیث می‌توان گفت معادلی برای طرح طباطبایی وجود دارد. همان‌گونه که او به درستی اشاره کرده است، نظریه‌های ناسیونالیسم معاصر بیش از آن‌که بر تاریخ و مبانی نظری مبتنی باشند، بر روایت‌ها و تصوراتی ایدئولوژیک شده از گذشته استوارند. با وجود این، باید به چند نکته توجه کرد. درست است که فهم مفهوم ایدئولوژی به معنای آگاهی کاذب مدت‌های مدید درک غالب در ادبیات سیاسی بوده است، اما در ادبیات جدیدتر علم سیاست اصطلاح ایدئولوژی در بسیاری موارد بار منفی خود را از دست داده است و به مفهوم خنثی تبدیل شده است که می‌تواند کارکردهای مثبت و البته منفی ایفا کند. برای نمونه پل ریکور، فیلسوف فرانسوی، سه کارکرد تحریف واقعیت، مشروعیت‌بخشی به نظم موجود، و یک‌پارچه‌سازی اجتماعی را برای ایدئولوژی بر شمرده است (Ricoeur 1986: 418). اندیشمندان دیگری چون کارل مانهایم، لویی آلتوسر، کلود لفرور، و کوئیتن اسکینر نیز درکی کمابیش مشابه و پیچیده از ایدئولوژی و کارکردهای آن داشته‌اند. البته در کنار آن، ضرورت نقد ایدئولوژی نیز از سوی اندیشمندانی چون هابرماس و ریکور مطرح شده است. طرح

کارکرد مثبت ایدئولوژی، در کنار نقادی آن، موجب می‌شود تا کارکردهای منفی ایدئولوژی به‌حاشیه رانده شوند، کارکردهای مفید اجتماعی و سیاسی آن برجسته شوند، و این امر در نهایت مانع از غلبه و تسلب یک ایدئولوژی خاص می‌شود. به این معنا، می‌توان گفت هر ملتی به ایدئولوژی نیاز دارد و حتی اگر عناصر پیوستگی اجتماعی آن در گذشته موجود باشند، باز هم برای ارائه درکی نوآیین به ایدئولوژی نیازمند است. هر فعالیتی که در عالم واقع برای هم‌گرایی ملی و حفظ یک‌پارچگی کشور انجام پذیرد، ناگزیر باید بر یک ایدئولوژی، به‌معنای گسترده و فلسفی کلمه، استوار شود. برای مثال، هر استراتژی سیاسی نیازمند ایدئولوژی است و از چنین زاویه‌ای، تقابل میان استراتژی و ایدئولوژی از میان برداشته خواهد شد. در چنین درکی، حتی یک نظریه سیاسی آکادمیک برای این‌که بتواند در حوزه اجتماع و سیاست تأثیر داشته باشد، باید به ایدئولوژی تبدیل شود. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که می‌توان اندیشه ایران‌شهری و ایده ملت در ایران را به‌مثابه یک ایدئولوژی نیز در نظر گرفت. مباحث طباطبایی در کتاب *خواججه نظام‌الملک* و همین کتاب از جنس نظریه‌پردازی است، اما اندیشه سیاسی ایران‌شهری به‌مثابه یک مبنای هویت‌بخش و عامل یک‌پارچگی ایران، که عموماً در سال‌های اخیر از سوی طباطبایی مطرح شده است، می‌تواند خود یک «ایدئولوژی» تلقی شود. اساساً در شرایط بحرانی ایدئولوژی به‌مثابه واسطه‌ای میان حوزه عمل و نظر مطرح می‌شود و با برجسته‌کردن برخی عناصر به حل بحران یاری می‌رساند. از این حیث، هر دریافتی از ملت می‌تواند وجهی نظری (نظریه‌پردازانه) و وجهی ایدئولوژیک داشته باشد و این دو وجه در برابر هم نیستند، بلکه در ادامه یک‌دیگر قرار می‌گیرند. به این معنا، یک الگوی نظری می‌تواند روایت‌ها یا fictionهای خود را تولید کند و گسترش دهد. چنین فعالیتی برای تأثیرگذاری نه‌تنها مهم که امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که برخلاف نظر نویسنده کتاب، تأکید بر وجوه نظری و فلسفی اندیشه ایران‌شهری نافی کارکرد ایدئولوژیک مثبت آن نخواهد بود.

نکته مهم دیگری که اشاره بدان ضروری است، بحث طباطبایی از تجربه مشروطه در تبدیل فقه به نظام قانون است. طباطبایی با تحلیل مجلس اول مشروطه از منظر حقوقی مدعی است که در این دوره کوتاه، تلاش‌های نظری بسیار مهمی برای تبدیل فقه به نظام حقوقی صورت پذیرفته است، اما این تلاش‌ها به دلایلی روشن ادامه نیافتند و در دهه‌های بعد، بی‌توجه به این تجربه گران‌سنگ، راه برای درکی ایدئولوژیک از سنت فقهی هموار شد. تحلیل طباطبایی هرچند در وجه کلی می‌تواند درست باشد، به‌دلیل عدم ورود به

جزئیات نتوانسته است راهی برای تداوم این تجربه بگشاید. او به درستی تأکید می‌کند که روشن‌فکری دینی در ایران چون پیش‌تر از تجربه مسیحیت الگو گرفته است، به وجه فقهی و شرعی اصلاح دینی در اسلام، از جمله بحث بسیار مهم نسبت شرع و قانون، بی‌توجه بوده است. با وجود این، بحث طباطبایی در این کتاب همانند کتاب نظریه حکومت قانون بر کلیات متمرکز است، نه جزئیات. از سوی دیگر، بیش‌تر به تجربه گذشته ناظر است تا گشودن راهی برای آینده. این ایراد بر تحلیل‌های کتابی چون زوال اندیشه سیاسی ناظر نیست، چون آن‌جا بحث فلسفی درباره امکان اندیشیدن است، اما در بحث حقوقی شیوه تحلیل تاحدی متفاوت است. برای نمونه، باید مبانی تبدیل فقه به نظام حقوقی مورد بحث قرار گرفته شود و صرف تکیه بر تجربه مشروطه‌خواهی کافی نیست. مهم‌ترین بحث طباطبایی در این باره اشارات او در باب «منطقه فراغ شرع» است که در آثار پیشین نیز مورد اشاره قرار گرفته است. بحث از منطقه‌ای فراغ برای شرع در مسیحیت در موقعیتی فکری ممکن شد که نظریه‌ای برای الهیات طبیعی در قرون وسطی و صدر مدرنیته تدوین شده بود. تأکید طباطبایی در کتاب بر بحث آکوناس درباره قانون طبیعی مؤیدی بر این نکته است، اما نمی‌توان از یاد برد که در اسلام نظریه‌ای برای الهیات طبیعی تدوین نشده است. تلاش‌های فیلسوفان مشایی و معتزله به تدریج در تاریخ اندیشه اسلامی رنگ باخت و همان‌گونه که طباطبایی به دقت توضیح می‌دهد، شرعیات و عرفان به صورت «اندیشه» غالب درآمد. تجربه مشروطه‌خواهی در چنین فضای فکری شکل گرفت و فقه شیعه نیز ناگزیر در چهارچوب همین وضع و محدودیت‌های آن می‌توانست نظریه‌پردازی کند. در فقدان درکی از الهیات طبیعی، مبانی شرعی این منطقه فراغ لرزان‌تر از آن‌اند که بتوان بر شالوده آن نظامی حقوقی بنا کرد. به بیان دیگر، تبیین یک منطقه فراغ هم الزاماتی سلبی و هم ملاحظاتی ایجابی دارد. در دوره مشروطه الزامات سلبی (ایجاد منطقه فراغ) فراهم شد، اما به دلیل فقدان بنیادی فلسفی و کلامی امکان شکل‌گیری الهیات طبیعی ایجابی فراهم نبود. این نکته البته مورد توجه جدی طباطبایی بوده است (برای مثال، طباطبایی ۱۳۹۷: ۲۱۸). با این حال، به نظر می‌رسد او این فقدان را مانعی جدی و اساسی برای تدوین نظام حقوقی بر مبنای قوانین شرع تلقی نکرده است. به نظر می‌رسد همین خلأ نظری، در کنار شرایط تاریخی و بحران‌های معاصر، موجب شد که تلاش مشروطه‌خواهان برای تبدیل فقه به قانون امکان‌پذیر و تکمیل نداشته باشد. فقه دانشی با هدف کشف نیات شارع و ارائه حکم در باب هر مسئله، اعم از سیاسی و غیرسیاسی، است. از این جهت میان فقه، که بر احکام مکلفان مسلمان ناظر است، و حقوق، که بر مصلحت عمومی و ضامن تأمین آن مبتنی است،

شکافی عمیق وجود دارد و نمی‌توان بدان بی‌اعتنا بود. یکی از خلأهای کتاب بحث اجمالی درباره این نسبت است که تا حد زیادی ابهام ایجاد کرده است. آیا نظام حقوقی باید مبتنی بر فقه باشد و باید از آن بهره‌برد یا باید شکلی مدرن‌شده از دستگاه فقه باشد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم بحث تفصیلی در فلسفه حقوق و مبانی فقه است که به‌نظر می‌رسد در کتاب بدان توجه نشده است. اگر تجربه‌ای در گذشته دچار شکست شده است، باید عوامل این شکست را در درون الهیات و فقه اسلامی نیز جست‌وجو کرد و امتناع تبدیل فقه به حقوق را در چهارچوبی موشکافانه نشان داد. بنابراین، یکی از مهم‌ترین ابهامات کتاب را باید در ناتوانی آن در توضیح مشکلات و موانع الهیاتی تبدیل شدن فقه به یک نظام حقوقی مدرن جست‌وجو کرد.

۴. نتیجه‌گیری

تلاش طباطبایی بر آن است که برای مشروطیت ایرانی نوعی نظریه عمومی طرح کند تا در پیوند با نظریه‌های مشروطه‌خواهی دیگر کشورها قابل بررسی باشد. اشاره چندین باره به مفهوم حقوق به‌خصوص اهمیت آن در اروپا و سیر شکل‌گیری این مفهوم و تأکید بر مستقل و روش‌مند بودن آن نیز از نکات مهمی است که طباطبایی با نگارش دو جلد از آثار خود در مورد تاریخ اندیشه سیاسی در غرب تلاش کرده است تا این روند متفاوت را شرح دهد و در نسبت جهان اسلام و ایران با تجربه اروپایی تأملی داشته باشد. نویسنده هم‌چون دیگر آثار خود کوشش می‌کند تا برای مفاهیمی که در سنت ما موجود است، نظام و دستگاهی فراهم سازد تا بتواند این مفاهیم را توضیح دهد. کل مباحث کتاب بر محور دو موضوع سنت و نص و مشروطه می‌گردد و تلاش طباطبایی نوعی تاریخ‌نگاری امر ملی است. بنابراین، در مواجهه با آثار طباطبایی ما با یک طرح گسترده و نظام‌مند روبه‌رویم که هرکدام از آثار وی قطعه‌ای از این پازل را تشکیل می‌دهند.

الگوی طباطبایی تلاشی برای مواجهه با مشکلات اساسی مرتبط با هویت ملی در ایران امروز است. طباطبایی نشان می‌دهد که ایرانیان دارای درکی کهن از ملیت بوده‌اند، حتی پیش از آن‌که واژه «ملت» و نظریه آن در سده‌های اخیر متداول شوند. این درک سنتی، البته به دلیل ابتنا بر عناصر دنیای قدیم، امروزه به بازنگری و بازسازی در صورت و محتوا نیازمند است. به بیان دیگر، هرچند نمی‌توان در این بازنگری به این سابقه کهن و غنی تاریخی و تمدنی بی‌اعتنا ماند، نباید در قبال تحولات تاریخی و الزامات معاصر مفهوم ملت بی‌اعتنا

بود. ازسوی دیگر، آسیب‌شناسی ملی‌گرایی و پرهیز از درافتادن به دام اسطوره‌های سیاسی نیز ضروری است.

نگرش جواد طباطبایی به مفهوم ایران‌شهر هم روش‌مند و نظری است و از توانایی‌های نظام سنت و اندیشهٔ مدرن بهره‌مند است و هم ازسوی دیگر نقادانه است، به‌دور از آفت اسطوره‌سازی است، و در مقایسه با الگوهای رایج و غیرتاریخی از ناسیونالیسم ایرانی فاصلهٔ جدی دارد. از همین روست که می‌تواند الگویی برای حفظ و دستیابی منافع ملی در چهارچوب دولت-ملت باشد. باوجود این، چنین طرحی الزامات فراوانی دارد که باید در مجال خود به‌دقت موردتأمل و مذاقه قرار گیرند و در چهارچوب طرح نظری جامعی به تدوین نظری ملت در دنیای جدید یاری رسانند. مهم‌ترین این الزامات را می‌توان تلاش برای ارائهٔ دریافتی مدرن و مبتنی بر الزامات جدید از اندیشهٔ ایران‌شهری دانست که بر مبانی و جهان‌نگری کهن استوار گشته است. برای ارائهٔ درکی مدرن از ملت نمی‌توان تنها بر عناصر سنت تکیه کرد. این عناصر هرچند در دوره‌های تاریخی گذشته نقشی مثبت ایفا کرده‌اند، امروز به بازنگری و بازپرداخت مناسب نیازمندند. ازسوی دیگر تجربهٔ مشروطه، به‌رغم اهمیت اساسی آن، باید در ارتباط تاریخی با وضع کنونی و بر مبنای الزامات پیچیدهٔ قرن بیست‌ویکم موردخوانش قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مواردی بسیار اندک از خطاهای تایپی در متن وجود دارد. برای نمونه، در صفحهٔ ۱۴۷ (پانوشت) و ۳۱۳ داوروی به‌جای داورای تایپ شده است. در صفحهٔ ۲۶۵ سطر ۱۳ نمایندگی به‌جای نمایندگی آمده است و در صفحهٔ ۲۴۰ دوبرار اصطلاح آلمانی holzwege به‌خطا holtzwege ضبط شده است.

۲. تمایز میان دو اصطلاح فرانسوی l'imaginaire که مفهومی بینادهنی است و l'imaginal که توسط کورین ابداع شده است و مفهومی اتولوژیک است از اهمیتی اساسی برخوردار است. اولی مفهومی مدرن است، درحالی‌که دومی ریشه‌هایی کهن در جهان‌بینی‌های قدیم دارد (برای بحث دربارهٔ این تمایز مهم، بنگرید به Fleury 2006).

کتاب‌نامه

اولیویه، روآ (۱۳۹۷)، *جهل مقدس*، ترجمهٔ عبدالله ناصری طاهری و سمیه‌سادات طباطبایی، تهران: مروارید.

- بروجردی، مهرداد (۱۳۹۲)، *روشن‌فکران ایرانی و غرب*، تهران: فرزانه‌روز.
- بستانی، احمد (۱۳۹۵)، «ملاحظاتی درباره روش‌شناسی تاریخ‌نگاری طباطبایی»، *فلسوف سیاست*، ویراسته حامد زارع، تهران: فلات.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۸)، *درآمی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲ الف)، *تأملی درباره ایران*، تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲ ب)، *تأملی درباره ایران*، تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۷)، *خواجه نظام‌الملک طوسی؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران*، تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۸)، *ملت، دولت و حکومت قانون*، تهران: مینوی خرد.

Arendt, Hannah (1961), *Between Past and Future*, Penguin Classics.

Fleury, Cynthia (2006), *Imagination, Imaginaire, Imaginal*, Paris: PUF.

Ricoeur, Paul (1986), *Du Texte a L'action*, Paris: Seuil.

Wolin, Richard (2016), *Politics of Being: The Political Thought of Martin Heidegger*, New York: Columbia University Press.